

باد به گوش افرا می‌رساند

نسرین شاهرخی

www.ketab.ir



باد به گوش افرا می‌رساند

سرشناسه: شاه‌رخ، نسرین / ۱۳۵۸ -

عنوان و نام پدیدآور: باد به گوش افرا می‌رساند / نسرین شاه‌رخ.

مشخصات نشر: تهران: شورآفرین، ۱۴۰۰.

مشخصات ظاهری: ۱۶۶ ص، ۱۴/۵×۲۱ س.

شابک: ۹۷۸۶۲۲۲۵۹۰۵۷۴

وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا

موضوع: نامه‌های فارسی -- قرن ۱۴

Persian letters -- 20th century: موضوع

موضوع: مادران -- نامه‌ها

Correspondence -- Mothers: موضوع

رده‌بندی کنگره: PIR۸۳۴۹

رده‌بندی دیویی: ۸ فا ۶۲/۶

شماره‌ی کتاب‌شناسی ملی: ۷۶۴۵۵۲۷

اطلاعات رکورد کتاب‌شناسی: فیبا

www.ketab.ir



باد به گوش افرا می‌رساند

نویسنده: نسرين شاهرخي

طراح جلد: عاطفه جرنده‌ئي

نوبت چاپ: نخست، تابستان ۱۴۰۰

شمارگان: ۵۰۰ نسخه

بها: ۴۵۰۰۰ تومان

چاپ و صحافی: پردیس دانش

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۲۵۹-۰۵۷-۴

نشانی: خیابان مطهری، کوچه پروشات، پلاک ۲۵

تلفن: ۰۹۱۲۵۵۷۹۱۴۵ - ۸۱۴۳۰۴۹۹

پیش‌نوشت

وقتی می‌خواستم فایل نامه‌های خودم به دخترم را پاک کنم چیزی مانع شد، گرچه آن زمان مطمئن بودم که نمی‌خواهم بعداً دخترم این نامه‌ها را به صورت شخصی بخواند و همه را به خودش بگرداند. از همان نخستین لحظه‌ای که بی‌بی‌چک دو خط را نشان داد، شروع به نوشتن و صحبت با او بی‌کردم، که جنسیت نداشت و فقط عشقی بود فراتر از هر آن‌چه تا به حال تجربه کرده بودم. چقدر زیبا و در عین حال دهشتناک است که موجودی همه زندگی‌ات شود، از این بابت که می‌دانی نباید او را فقط برای خودت بخواهی و باید مانند امانتی گران‌بها کمکش کنی تا پرواز کند، برود و روزی آشیان خود را بسازد. پس فایل‌ها را حذف نکردم...

منی که درباره‌ی همه چیز آن‌قدر فکر می‌کنم که خسته می‌شوم می‌توانید تجسم کنید برای به دنیا آوردن یک کودک چقدر با خودم کلنجار رفته‌ام؛ اما خوشحالم چرخ چرخید تا من مادر باشم که بنویسم. من و پدرش وقتی تصمیم به آمدن او گرفتیم که چند سالی می‌شد از ایران آمده بودیم و گرفتاری‌های

مهاجرت در هیاهوی شروع تحصیل دکترای در دانشگاه می‌گذشت. من شروع به خواندن فلسفه‌ی هنر کردم. فلسفه چیزی بود که همیشه من را به خودش مشغول می‌کرد؛ چون بی‌نهایت سوال داشتم. اما در کشوری آلمانی زبان فلسفه خواندن کار آسانی نبود و نیست. همسرم در زمینه‌ی کاری خودش، نرم‌افزار و آی‌تی، در همان دانشگاه پلی‌تکنیک وین مشغول به کار شد.

منی که در ایران اصلاً فکر نمی‌کردم بخواهم کودکی به این دنیا بیاورم، بالا رفتن سن و دیدن کودکان شاد این‌جا و رفاه نسبی‌شان حس مادر بودنم خواست که کودکی داشته باشم. اصلاً این به معنای تشویق به داشتن فرزند نیست چون واقعاً تصمیمی شخصی است و آن قدر می‌دانم که نباید برای آدم‌ها تعیین تکلیف کنم.

منی که نوشتن از کودکی برایم تخلیه‌ی احساساتم بود و شجاعتم می‌داد، حتی در بیمارستان دفتر را با خود برده بودم و شب قبل از جراحی سزارین برایش نوشتم. بعدها نوشته‌هایم رنگ‌بوی دیگری گرفت، همانند خودم که دیگر آن آدم پیشین نشدم. گویی می‌خواستم فلسفه‌ی زندگی‌ای که خودم با آزمون و خطا، کتاب‌ها، فیلم‌ها و آدم‌هایی که از آن‌ها به نام استاد و معلم یاد می‌کنم شناختم، او هم بشناسد. شاید با این کار می‌خواستم کمتر رنج‌های مرا تکرار کند. با این‌که می‌دانستم محال است! چون او انسانی دیگر است؛ گرچه نیمی از رنج‌های من را تا ابد به همراه خواهد داشت، اما او موجودی است مستقل که باید جهان و فلسفه‌ی خود را بیابد. حتی رنج‌هایش با من تفاوت خواهند داشت. من گاه تنها می‌توانم ناظر دردها و شادی‌هایش باشم، اما برای دردهایش کار زیادی نمی‌توانم بکنم.

می‌دانستم بعدها او اصلاً دوست نخواهد داشت مستقیم این نوشته‌ها را

بخواند؛ چراکه حتماً شخصی‌اش می‌سازد و فکر می‌کند من او را بهتر از آن‌چه هست می‌خواستم، که این‌گونه نبوده و نیست و با این کار شاید نومیدش کنم. او حتماً تا وقتی مادر نشود بخشی کامل از عشق بالغانه - مادرانه را که عشقی بی‌قیدوشرط است نخواهد شناخت. شاید این جمله‌ی «تا خودت مادر نشوی نمی‌فهمی» که مادرها گه‌گاهی به سرزنش، به کودکان‌شان می‌گویند، خیلی کلیشه‌ای و عوامانه به نظر برسد، اما حتماً حقیقتی در آن نهفته است که تکرار می‌شود. من وقتی مادر شدم تازه فهمیدم کهن‌الگوی جمعی‌ای مادری، نه تنها با مادران نسل خود که با همه‌ی مادران دارم.

همه‌ی این‌ها را می‌دانستم و شاید نمی‌خواستم با از بین بردن این نوشته‌ها چیزی که احساس مادر بودن و از همه مهم‌تر انسان بودنم را رشد داده بود، از بین ببرم؛ نگرانی‌ها، گریه‌ها، خنده‌ها، و ذوق‌زدگی‌هایی که هر مادری به شکلی تجربه، و حتماً با گذشت زمان فراموش کرده است. همان احساساتی که اکنون به صورت بازخورد لېخندی به خنده‌های کودکان و یا عصبی شدن در هنگام گریه‌های‌شان در او بیدار می‌شوند؛ چون مادری مجموعه‌ای از همه احساس‌های جهان است.

من با ثبت آن لحظه‌ها شاید خاطرات فراوان مادران قدیمی را بیدار کنم، چون معتقدم شمار زیادی از آدم‌ها شبیه به هم اشتباه می‌کنند. بخش بزرگی از ما مادران شبیه به هم احساس می‌کنیم؛ احساس می‌کنیم که مادر خوبی نبوده‌ایم. بخشی از ما خودخواهانه فکر می‌کنیم که اگر کم‌کاری‌ای هم بوده، از جانب ما نبوده است. همه این احساس‌ها بخشی از وجود هر مادری است؛ گاه سرشار از غرور می‌شویم و گاه احساس عذاب وجدان رهایمان نمی‌کند! حتماً آمدن کودکان در زندگی دونفره و جمعی ما تأثیرات زیادی خواهد داشت.